

## جنبش دانشجویی و تجدیدنظر در رویکرد انتخاباتی

مرتضی نذری دوست

و بخصوص دفتر تحکیم وحدت از این توان بالقوه برخوردار است تا با استفاده از فضای بازی که معمولاً پیش از انتخابات ریاست جمهوری ایجاد می‌شود، مجدداً وارد عرصه شده تا بتواند با استفاده از پتانسیل فکری و عملیاتی خویش، فضای رکود موجود در جامعه را به نفع جریان‌ها تحول خواهد بخشند.

با مقایسه‌ی وضعیت دانشگاه در دولت‌های خاتمی و احمدی‌نژاد می‌توان گفت اولین قربانی سیاست جریان دانشجویی انتخابات فعالین دانشجویی‌ای بودند که آن را مطرح کردند. جریان دانشجویی برای این رویکرد خود هزینه‌های بسیاری پرداخت کرد بدون اینکه چیزی به دست آورد. و اکنون این سوال مطرح است که آیا با وجود دولتی محافظه‌کار، اصولاً می‌توان تصور وضعیتی مطلوب برای نیروهای دگراندیش در دانشگاه را داشت؟

اگر نگوئیم تنها عامل پیروزی سید محمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶، دانشگاه بود، اما بی‌شک مهمترین عامل آن دانشجویانی بودند که با پیگیری مطالب نشریه کیان و روزنامه سلام، سر در هوای دیگری داشتند و این هوای تازه را سید محمد خاتمی می‌پنداشتند. به هر رو خاتمی رییس جمهور گشت و جریان دانشجویی که سهم به‌سزایی در پیروزی وی داشت به عنوان یکی از بال‌های اصلاحات وارد عمل شد. تجمعات و نشریات دانشجویی حال و هوای دیگری در جامعه ایجاد کردند و در کنار مطبوعات، اصلاحات را به صورت ملموس محقق ساختند. اما روزگار خوش دانشگاه دیری نپایید و ۱۸ تیر ۷۸ دانشگاه را وارد روندی کرد که سرانجام بزرگترین حامی اصلاحات در انتخابات هفتم تبدیل به بزرگترین مخالف آن در انتخابات نهم ریاست جمهوری گشت.

دانشجویان که معادلات قدرت را نمی‌شناختند آن‌گاه که عقب‌نشینی دولت اصلاحات را دیدند و مطالباتی را که برای آن هزینه‌های بسیاری داده بودند تحقق نشده پنداشتند، تیغ تیز نقد خود را بر پیکر اصلاحات کشیدند و با اعلام خروج از مجموعه احزاب دوم خردادی، نشان دادند سیاست‌ورزی آنان از جنسی دیگر است و عدم تحقق آرمان‌هایشان یعنی تنها چیزی که آنها را با احزاب اصلاح طلب در یک جبهه قرار می‌داد، دلیلی بود برای خروجشان از جبهه اصلاحات. این دانشجویان تا آنجا پیش رفتند که در آخرین نطق به رییس جمهور اصلاحات در دانشگاه اعتراض کردند.

برای روی گردانی فعالین دانشجویی از اصلاح طلبان می‌توان چند علت را برشمرد، اما مهمترین علت آن عقب‌نشینی اصلاح طلبان در برابر محافظه کاران بود که خشم دانشجویان را برانگیخت. فعالین دانشجویی بسیاری به خاطر حمایت از اهداف اصلاح طلبان راهی زندان شدند و نمی‌توانستند ببینند که دولت خاتمی و مجلس ششم یک به یک از مواضع خود عدول می‌کنند. اگرچه فعالین دانشجویی با توجه به آنچه که بر سرشان رفته بود برای اتخاذ این سیاست محق بودند، اما آنچه که نتیجه‌ی منطقی رویکرد آنها بود، بیش از هر کسی دامن خودشان را گرفت.

با روی کار آمدن دولت اصول‌گرای محمود احمدی‌نژاد، از همان ابتدا محدود کردن جریان دانشجویی در دستور کار دولت و وزارت علوم قرار گرفت. چرا که آنان با درس‌گیری از تجربه‌های دوم خرداد و مجلس ششم به خوبی دریافته بودند که اگر جریان دانشجویی با قدرت به حرکت خود ادامه دهد، به راحتی می‌تواند بازی آنها را بر هم زند و نتیجه‌ای به غیر از خواست آنها به وجود آورد. در حال حاضر دولت نهم تا حدودی توانسته آن را کاملاً منفعل کند به گونه‌ای که تمام فکر و ذکر فعالین دانشجویی حفظ خود است و این قدر درگیر این مساله می‌باشند که دیگر وقت چندانی برای پرداختن به مسایل سیاسی ندارند. اما علی‌رغم تمام فشارها هنوز جریان دانشجویی



طرح از میلاد موسوی

سیاست، عرصه‌ی آزمون و خطا است و در آن هیچ امری مطلق نیست و به محض اینکه نادرستی رویکردی اثبات گردید، باید آن را کنار گذاشت و تصمیمی دیگر اتخاذ کرد. اکنون ۱۱ سال از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی می‌گذرد و در طول این مدت دفتر تحکیم و جریان دانشجویی تجربیات گران‌بهایی به دست آورده‌اند که اگر برای کنش آینده خود از آنها استفاده کنند می‌توانند عملکردی بسیار قابل قبول داشته باشند. جریان دانشجویی برای کسب این تجربیات هزینه‌های گزافی پرداخت کرده است و اگر این تجربیات جایی به کار نیایند، گویی این هزینه‌ها بیهوده بوده‌اند.

دفتر تحکیم از اول انقلاب تاکنون طی یک حرکت گریز از مرکز تدریجی، از مجموعه‌ای مدافع نظام تبدیل به جریانی منتقد شد. اما اعضای دفتر تحکیم وحدت باید به این مساله توجه کنند که نه حزبی خارج از کشورند و نه جریانی مخفی، بلکه تشکیلاتی علنی هستند که همه‌ی اعضای آن در محیط فعالیت خود شناخته شده‌اند. بنابراین این گونه فعالیت سازوکار خاصی را می‌طلبد که با تئوری‌های بی‌حساب و کتاب و طرح مباحث رادیکال بی‌مبنا میانه‌ای ندارد. اعضای تحکیم باید توجه داشته باشند که بقای سیاسی آنها وابسته به حضورشان در دانشگاه و ارتباطشان با دانشجویان و از آن طریق با بدنه اجتماع است و در صورتی که آنها تأثیرگذاری خود را در این محیط از دست بدهند، دیگر نمی‌توان جایگاهی برای دفتر تحکیم در فضای سیاسی کشور قایل شد. برخی تاکنون آگاهانه جریان دانشجویی را به تئوری واداشته تا به بهانه‌ی آن اعضای آن را از دانشگاه دور کنند و ارتباط آنها را با بدنه دانشجویی قطع نموده و بعضاً با ایجاد تشکلهای غیر اصیل دانشجویی سعی دارند جریان دانشجویی را از مسیر اصلی خود خارج کنند.

به زعم نگارنده همان گونه که عملکرد دفتر تحکیم به صورت یک حزب سیاسی در بازه زمانی سال‌های ۷۶ تا ۸۰ و هضم شدن کامل آنها در احزاب اصلاح طلب و در پیش گرفتن سیاست‌های آنها نادرست بوده است، تقابل آنها با قدرت و قهر سیاسی‌شان از سال ۸۱ تاکنون نیز امری اشتباه است. جریان دانشجویی در حال حاضر این قدر تجربه کسب کرده است که متوجه شود در عرصه‌ی سیاست افرات و تفریط سمی کشنده برای یک جریان سیاسی است.

آنچه که در طول چند سال اخیر بر سر جریان دانشجویی رفت، این سوال جدی را مطرح می‌کند که آیا قهر سیاسی دانشگاه و اتخاذ سیاست تحریم انتخابات به سود دانشجویان و جامعه بوده است یا خیر؟ پاسخ صحیح به این سوال و در پیش گرفتن سیاست متناسب با آن توسط جریان دانشجویی می‌تواند سرنوشتی دیگر برای آینده سیاسی کشور رقم زند.



## چند نکته در مورد پرونده هسته‌ای

محمدعلی آقابییگی

**ماهنامه گزارش در شماره‌های مختلفی از جمله شماره ۱۹۸ مطالبی را در خصوص موضوع پرونده هسته‌ای ایران منتشر کرد. در خصوص این بحث نکاتی را باید یادآور شد.**

چنانچه همگان بر آن واقف هستند، موضوع هسته‌ای ایران به یک مساله بسیار مهم بین‌المللی و داخلی تبدیل شده است و هنوز معلوم نیست به چه علت موضوع غنی‌سازی تا این حد حساس و تمامی برنامه‌های ایران در داخل و خارج به آن وابسته شده است و اینکه حیثیت ایران در گروه آن قرار گرفته است.

موضوعی که حل و فصل آن بر عهده‌ی دولتمردان سیاسی کشور بوده و هست، ناگهان به سطح جامعه کشیده شد و هنوز هم یک دلیل منطقی ارایه نشده است که دولت ایران در مذاکرات سیاسی با جهان چه نیازی به شعار مردمی در کوچه و خیابان داشت؟ تا اینکه مجبور شود در مذاکره با آمریکا انواع توجیهات و لبخندها را به نمایش گذارد.

با این مقدمه به موضوع مقاله می‌رسیم:

۱) در اولین پاراگراف مقاله جمله‌ای به این مضمون وجود دارد: «ناتوانی آژانس از ارایه مدرکی دال بر تلاش تهران برای تولید سلاح‌های هسته‌ای»

آنچه در این مطلب در نظر گرفته نشده است موردی است که شورای حکام آژانس و شورای امنیت از آقای البرادعی خواسته‌اند و آن این مطلب نیست که البرادعی در گزارش خود ادعان ناتوانی یا ناتوانی برای ارایه مدرکی

دال بر تلاش تهران برای تولید سلاح‌های هسته‌ای کند، بلکه این موضوع می‌باشد که: «آژانس مدرک یا مدارکی دال بر عدم تولید سلاح‌های هسته‌ای و عدم انحراف ایران ارایه دهد».

بنده اگر چه با این خواسته‌ی آژانس مخالفم، ولی قصد دارم بگویم موضوع هسته‌ای ایران باید کاملاً شفاف در اختیار مردم قرار گیرد و خواسته‌های تمامی طرف‌های مذاکره بدون هیچ نوع تاویلی یا حتی تغییری ذکر شود تا مردم در جریان امر قرار گیرند.

اگر جمله‌ی مورد اشاره‌ی نویسنده مهم بود، دیگر لازم نبود قطعنامه‌ای علیه ایران صادر گردد، این همه سردرگمی در جریان هسته‌ای در بین جامعه به خاطر همین عدم شفافیت می‌باشد.

۲) در همان پاراگراف نویسنده می‌گوید: «آژانس همچنان تحت فشار آمریکا و متحدانش»

آنچه از جملات بالا استنباط می‌شود، با واقعیت‌های جهان کنونی منافات دارد. اینکه هر نوع موضوعی که دقیقاً در جهت خواست ما نباشد، به حساب فشارهای آمریکا و متحدانش بگذاریم، اگرچه به مذاق برخی عوام خوشایند می‌باشد، ولی واقعیت ندارد؛ واقعیت جهان امروز گفت‌وگو در جهت منافع ملی است. در جهان کنونی اگر قرار باشد دنیا را به آمریکا و متحدانش و غیر آنها تقسیم‌بندی کنیم، باید به این سوال جدی یک پاسخ جدی‌تر داده شود که: «کدام کشورها متحد آمریکا به حساب نمی‌آیند؟»

آیا چین؟ کشوری که بزرگترین شریک تجاری‌اش آمریکا است و اقتصاد چین بدون بازار آمریکا ورشکسته‌ای بیش نیست؟ یا روسیه که یکی از مقروض‌ترین کشورها به آمریکا به حساب می‌آید. آیا اینها در جنگ آمریکا با افغانستان و عراق، در مقابل آمریکا بودند؟

امروز تجارت و قرض و... دیگر نشانه‌ی مستعمره یا تحت سلطه بودن نیست، بلکه دنیای امروز دنیای گفت‌وگو و دیپلماسی و منطقی و چانه زدن برای امتیاز بیشتر جهت منافع ملی می‌باشد. از طرف دیگر طبق اساسنامه‌ی داخلی آژانس، مدیر کل آژانس، خودمختار نیست، بلکه موظف است مصوبات مجمع عمومی، شورای

حکام، شورای امنیت و... را مدیریت و اجرا کند. اگر ما آژانس را این قدر دست بسته و نوکر آمریکا می‌دانیم، عضویت ایران و شعور سیاسی تمامی کشورهای عضو که ایران نیز جزو آنهاست زیر سوال رفته، تقاضای ایران نیز مبنی بر برگشت پرونده‌ی هسته‌ای کشورمان از شورای امنیت به آژانس را مسخره کرده‌ایم.

۳) در دومین ستون این مقاله نویسنده به گزارش سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا کرده و برخی نتیجه‌گیری‌ها را می‌کند.

متأسفانه گزارش سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در کشورمان، مورد تحلیل قرار نگرفت، گزارشی که پایه و اساس بسیاری از واکنش‌های منفی علیه کشورمان بود، به عنوان پیروزی بزرگ عنوان و حتی رئیس جمهوری نیز در برخی از سخنرانی‌هایش به آن استناد کرد.

این گزارش در حقیقت می‌خواست بگوید که ایران تا سال ۲۰۰۳ به طور مخفیانه به دنبال سلاح هسته‌ای بوده است و بعد از افزایش فعالیت‌های هسته‌ای مجبور به توقف آن شده است.

دولت احمدی‌نژاد به جای پاسخی درخور، آن را به خوراک داخلی و تبلیغی مبدل کرد و مردم سردرگم و متعجب بلافاصله بعد از این گزارش طعم تلخ تحریمی دیگر را چشیدند، گزارشی که طبق تبلیغ برخی باید به نفع ما تمام می‌شد، چوبی بر سرمان شد. به همین دلیل استفاده از این گزارش آن هم با توجیه مثبت کار صحیحی به نظر نمی‌رسد. در هر حال غرض این است که در شرایط فعلی که ایران بعد از آن همه کش و قوس پشت میز مذاکره حتی با آمریکا نشسته است، مقتضی است مسایل به طور شفاف با مردم در میان گذاشته شود و تحلیل‌ها بر مبنای واقعیت‌ها باشد نه تبلیغات دولت احمدی‌نژاد.

حرکت سیاسی و درست دولت را هم که گویی پرونده‌ی هسته‌ای را از کوچه و خیابان به دست سیاست‌پسوند مسوول می‌سپارد، مورد تقدیر قرار می‌دهم و امیدوارم از این به بعد دولت تمامی واقعیت‌ها را آن گونه که هست بگوید نه آن که هر مطلبی را یک پیروزی بزرگ برای خود جلوه دهد و دستور برگزاری جشن‌های پیروزی صادر کند.

